

دکتر سید احمد موثقی *

بررسی تجربه نوسازی فرهنگی و سیاسی در ترکیه در فاصله سال‌های ۱۹۵۰-۱۹۲۰

چکیده: نوسازی و اصلاحات در ترکیه دوران آتاتورک و جانشینش اینونو علی‌رغم ایجاد تغییرات اساسی در حوزه‌های فرهنگی و سیاسی فاقد یک چارچوب نظری مستقل و ملی و بدون تغییرات ساختاری ملازم با آن در حوزه اقتصادی - اجتماعی بود. دولت جدید برخاسته از ویرانه‌های امپراتوری عثمانی به قصد حل بحران‌های هویت و مشروعیت یک نوع ایدئولوژی کمالیستی را به زور و از بالا تحمیل کرد که فقط در قالب‌ها و ظواهر ناسیونالیستی و با محتوایی غرب‌گرایانه بود. پایه اجتماعی رژیم کمالی در اعیان و اشراف، زمینداران، و طبقه تجاری رو به رشد قرار داشت که در ائتلاف با نظامیان، بوروکرات‌های اداری و روشنفکران مانع تغییرات و اصلاحات اقتصادی - اجتماعی شدند. رشد اقتصادی ناموزون در چارچوب الزامات اقتصاد جهانی نابرابری میان طبقات اجتماعی و مناطق شهری و روستایی را افزایش داد. دولت‌سالاری حامی سرمایه صنعتی در دهه ۳۰ قرن بیستم نیز با تضاد منافع نخبگان حاکم نتوانست کشور را صنعتی کند. در نتیجه نارضایتی اقشار و گروه‌های اجتماعی در کنار تحولات بین‌المللی پس از جنگ جهانی دوم دولت اقتدارگرا و تک‌حزبی ترکیه را به سمت رژیمی چندحزبی در چارچوب یک اقتصاد آزاد با نوعی آسانگیری نسبت به مذاهب در دهه پنجاه و پس از آن سوق داد.

واژگان کلیدی:

نوسازی، اقتدارگرایی، اصلاحات، ترکیه، هویت، مشروعیت.

مقدمه

ترکیه در دهه‌های ۱۹۲۰ و ۱۹۳۰ و ۱۹۴۰ میلادی تغییرات اجتماعی - سیاسی سریعی را در قالبی جدید و به قصد رسیدن به تعادل غرب تجربه کرد، ولی آتاتورک رهبر فرآیند غربی‌سازی و پیش‌تاز این حرکت در دنیای اسلام هیچ‌گونه ایدئولوژی اقتصادی و اجتماعی روشنی نداشت. هدف عمده او تغییر جامعه ترک، به‌ویژه از نظر فرهنگی و سیاسی، در جهت «غربی» بود. البته پس از فروپاشی امپراتوری عثمانی ساختن ملتی جدید و بهبود اوضاع اقتصادی، به دنبال دوره‌ای طولانی از جنگ‌ها و تشنج‌ها، هم در درون جامعه و هم از نظر بین‌المللی، ضروری بود. اما این کار به غایت دشوار و مهم نیاز به تفکری قوی، انتقادی و ابتکاری داشت که در مورد ترکیه در این دوره (۵۰-۱۹۲۰) مفقود بود. به جای آن، تقلید از غرب و پیروی از الزامات اقتصاد جهانی در این دوره تعیین‌کننده دنبال شد. تناقض‌ها و ناستواری‌ها در ایدئولوژی کمالیستی و اجرا و اعمال آن ایدئولوژی به زور و از بالا از طریق فرایندی که می‌توان آن را «شبه‌نوسازی» نامید منجر به بروز بحران‌های عمده‌ای در پایان این دوره شد. برجسته‌تر از همه اینکه دوباره مذهب به عنوان یک نیروی اجتماعی و سیاسی مهم ظهور کرد. ارتش و نظام تک‌حزبی ناگزیر شد راه را برای طبقه متوسط رو به رشد و یک نظام نسبتاً چندحزبی باز کند. دولت‌سالاری ساختار اقتصادی - اجتماعی جامعه ترک را به‌طور اساسی تغییر نداد و شکاف میان فقیر و غنی و به ویژه شکاف میان مناطق شهری و روستایی، دست‌نخورده باقی ماند. دهقانان و کارگران و اقشار و طبقات پایین جامعه از این تغییرات که در ابعاد فرهنگی و سیاسی و در سطح خلاصه شده بود نفعی نبردند. در نتیجه، پس از ۱۹۵۰ میراث کمالی به طور فزاینده‌ای زیر سؤال رفت و بحران‌های هویت، توزیع و مشروعیت در ابعاد فرهنگی، اقتصادی و سیاسی رخ نمود و نخبگان حاکم در صدد چاره‌جویی برای حل و رفع این بحران‌ها، از طریق تجدیدنظر در ایده‌ها و برنامه‌های گذشته، برآمدند.

در نظر ترک‌ها به جنگ استقلالشان معروف است و جنگی برای حفظ استقلال و نه برای استقرار دولتی جدید تلقی می‌شود)، یک جنبش ناسیونالیستی ترکی شکل گرفت که در آن مصطفی کمال پاشا (۱۹۳۸-۱۸۸۱)، بعداً معروف به کمال آتاتورک، فرماندهی نظامی و ژنرال رژیم سابق، به عنوان رهبر ظهور نمود. جنبش مقاومت ملی که در «انجمن‌های دفاع از حقوق»، «کمیته نمایندگی» و به ویژه «مجمع ملی کبیر» سازمان یافته بود، پیمان صلح تحمیلی سوور (آگوست ۱۹۲۰) را که توسط رژیم سابق در استانبول اشغال شده پذیرفته شده بود، رد کرد. افراد جنبش مقاومت ملی نهایتاً نیروها و قوای یونانی را شکست داده و مجبور به تخلیه آتاتولی کردند (سپتامبر ۱۹۲۲). در پی آن حکومت آنان در آنکارا از نظر بین‌المللی به رسمیت شناخته شد و بریتانیا «به تقاضاهای کمال تن در داد» (۱۱) (لویس، ۲۵۴: ۱۹۶۸). واحدهای انگلیسی و فرانسوی استانبول را تخلیه کردند و از طریق پیمان لوزان (جولای ۱۹۲۳)، حاکمیت ترک‌ها بر تقریباً همه سرزمین جمهوری ترکیه کنونی اعاده گردید.

انقلاب فرهنگی و غربی‌سازی

به نظر می‌رسد که اهداف اولیه نخبگان و رژیم کمالی، به جای تغییرات اقتصادی - اجتماعی اساسی، دگرگونی فرهنگی و سیاسی بود. تصور می‌رفت که می‌توان مسائل مربوط به هویت و حقانیت را از طریق یک فرهنگ سیاسی جدید و ناسیونالیستی در چارچوب ملت - دولت، حل نمود. همان‌طور که توپراک (۲) (۳۸: ۱۹۸۱) ذکر می‌کند، هدف آنان «استقرار (الف) یک ایدئولوژی برای جنبش که مشروعیت سیاسی به رژیم ملی و اهداف آن می‌داد، (ب) اقتدار دولت هم بر روی افراد عضو جامعه و هم بر روی گروه‌بندی‌های قومی، مذهبی و غیر آن، و (ج) یک هویت ملی که به مثابه عامل بسیج اجتماعی عمل می‌کرد، بود.»

اما، برخلاف فرهنگ سیاسی و رژیم سابق، این فرهنگ سیاسی و دولت جدید به غایت سکولار بود. نوسازی از نظر نخبگان کمالی به معنی سکولاریزم و غربی‌سازی بود. اگرچه برخلاف غرب‌گرایان این ناسیونالیست‌های ترک تصمیم گرفتند استقلال ملی

می‌شود، «نه در بستری ملی بلکه در بستری غربی» بود. آنها با ردّ ارزش‌های ملی، سنتی و بومی و فرهنگ و تاریخ خود به‌طور مطلق و یکجا، عمدتاً تغییر ساختار ارزشی پایه‌ای جامعه ترک را، از طریق نظام آموزشی، رسانه‌های جمعی و غیره، مدنظر و هدف خود قرار دادند. به همین دلیل نویسندگانی چون ماردین (۴) (در توپراک، ص ۳۹) بر این باورند که انقلاب ترکی «در درجه اول یک انقلاب در ارزش‌ها» بود که از بالا تحمیل شد. در نگرش کمالیستی، برای آنکه غربی‌سازی به مثابه «یک شبه ایدئولوژی» پذیرش مردمی کسب کند، «ساختار ارزشی غیرغربی جامعه می‌بایستی تغییر نماید» (۵) (ص ۴۰). دانیل لرنر (۶) (۱۱۲: ۱۹۵۸) آن را «انقلاب ارتباطات» برای به تحلیل بردن «ذهنیت شرقی» که مانع توسعه جمهوری می‌شود، می‌خواند.

برای اجرای این اهداف، بنا به نوشته برنارد لوئیس (۷) (ص ۲۶۴)، کمال آتاتورک بر سه نکته اصلی تأکید ورزید: تثبیت جمهوری، ایجاد یک نظام آموزشی ملی یکپارچه، و ضرورت «تطهیر و پالایش و ترفیع ایمان اسلامی، از طریق خلاص کردن آن از حالت یک ابزار سیاسی». این نکته آخر در واقع در فرایند دنیوی‌سازی تحمیل شده بود تا با «تنها منبع ایدئولوژیکی جایگزین برای بسیج توده‌ای یعنی اسلام» مبارزه و از تأثیرگذاری آن بر جامعه ترک و بر تحول جامعه از یک زمینه به‌طور سنتی اسلامی به زمینه‌ای غربی، جلوگیری شده باشد (۸) (توپراک، ص ۳۹).

در ابتدا، سلطنت از خلافت (رهبری دینی و سیاسی) جدا شد و سپس هر دوی آنها ملغاء و اعلام جمهوری گردید (۴-۱۹۲۲). از نظر بسیاری از گروه‌ها و مخالفان مسلمان، هم در داخل ترکیه جدید و هم در خارج از آن، الغاء خلافت به عنوان قطع کردن پیوند مردم ترک با گذشته اسلامی و باشکوه خودشان و با دنیای اسلام به‌طور کلی، تلقی شد. آتاتورک همچنین دوایر قدیمی شیخ‌الاسلام و وزارت و دادگاه‌های شرعی را ملغاء و مدارس و کالج‌های دینی جداگانه را تعطیل کرد.

این روند اسلام‌زدایی بدون عکس‌العمل نبود، به‌ویژه در میان توده مردم. علاوه بر یک‌سری شورش‌های محلی و پراکنده، مهم‌ترین و جدی‌ترین شورش، جنبش شیخ سعید در ۱۹۲۵ در منطقه کردنشین آناتولی شرقی بود که به بسیاری از قسمت‌های

بوروکراسی دولتی بودند، جماعت‌های مذهبی غیررسمی و مردمی هم حول محور طریقت‌ها و دراویش، علیه استبداد و استعمار هر دو، فعال بودند. جنبش شیخ سعید یکی از آنها بود که در طریقه نقشبندیه ریشه داشت. این جنبش اسلامی مبارز به‌طور رسمی هدفش اعاده خلافت بود، اگرچه همچنین به تلاش برای استقرار یک دولت کردی مستقل متهم شده بود (۹) (توپراک، صص ۹-۶۸). این جنبش به شدت سرکوب شد و افراد زیادی کشته شدند و دادگاه‌های ویژه شیخ سعید و چهل‌وشش نفر از پیروانش را محکوم به مرگ و اعدام نمود (۱۰) (دیویسن، ۱۳۱: ۱۹۸۸؛ لوئیس، صص ۲۶۶). مواجهه عمده و خشونت‌بار دیگر بین کمالیست‌ها و گروه‌های مبارز اسلامی در ۱۹۳۰ رخ داد، آن هم نه در یک منطقه عقب‌افتاده آناتولی بلکه در «یکی از پیشرفته‌ترین استان‌ها» (۱۱) (احمد، ۶۰: ۱۹۹۳)، یعنی در استان آیدین. رهبر نقشبندی این جنبش، درویش محمد، که تحت نفوذ شیخ اسد بود، خود را مهدی خواند که برای اعاده شریعت و خلافت در ترکیه قیام کرده است (۱۲) (محمد، ۱۱۹: ۱۹۹۰؛ احمد، صص ۶۰). اما نیروهای نظامی این جنبش را سرکوب کردند و رهبران و برخی پیروانش کشته شدند و بقیه دستگیر و سپس محکوم به مرگ شدند. بیست‌وهشت نفر از آنان، از جمله درویش محمد، حلق‌آویز شدند (۱۳) (محمد، صص ۱۱۹).

و این در حالی است که تعداد زیادی از رهبران و گروه‌های مذهبی و علما نقش مهمی در جنگ استقلال داشتند. آنها تعداد زیادی از شبکه‌های محلی «انجمن دفاع از حقوق» را سازمان داده، مردم مسلمان را به جهاد فراخوانده و بسیجشان نموده، و حتی قویاً در مجمع ملی کبیر اول مشارکت کرده (۲۵-۲۰٪) و اهداف ملی را اعلام و کمک‌های مالی برای ارتش آزادیبخش جمع‌آوری نموده بودند (۱۴) (اسزلیو ویکز در تاچاو، ۳۳: ۱۹۷۵؛ اوز بودون در هاتینگتون و مور، ۳۹۰: ۱۹۷۰؛ توپراک، صص ۵-۶۴). اما بعد از پیروزی، آنها به‌طور فزاینده‌ای از سیاست‌های سکولار و اسلام‌زدایی آتاتورک ناراضی شدند.

سرکوب بی‌رحمانه و روند اسلام‌زدایی، به‌ویژه پس از این شورش‌ها، تشدید شد. انجمن‌ها و طریقت‌های دراویش ممنوع شده و به فعالیت‌های زیرزمینی کشانده شدند، و مساجد و نهادهای مذهبی رها گردیده و سری جدیدی از تغییرات «در ظواهر» (۱۵)

سنتی شان، به طور برجسته در لباس پوشیدن، و جایگزینی نمادهای غربی نمود. به عنوان مثال، پوشیدن فینه (کلاه قرمز منگوله دار) از طریق قانون «یک جرم جنایی» تلقی شد. پس از آن، کشف حجاب زنان، تغییر تقویم اسلامی و تعطیلی جمعه و برقراری قوانین مدنی سوئیس به جای قانون شریعت، حتی در امور خانوادگی و مذهبی، اعمال گردید. ماده دوم قانون اساسی ۱۹۲۴ که اسلام را به عنوان دین کشور معرفی می کرد حذف شد و الفبای رومی جدید جایگزین حروف الفبای عربی و زبان فارسی گردید (۱۹۲۸)، که در مطبوعات «انقلاب الفبا» نامیده شد (۱۶) (احمد، ص ۸۲). این اقدامات به عنوان انقطاع نهایی از گذشته و از شرق و الحاق و اتصال به تمدن غربی تلقی شد. حتی اذان می بایستی به جای عربی به زبان ترکی ادا می شد!

اما محتوای ایدئولوژی جدید و جایگزین، مشهور به کمالیسم، چه بود؟ آیا واقعاً آن یک ایدئولوژی ملی متفاوت از غرب گرایی بود که می توانست یک فرهنگ سیاسی ملی جهت حل مسائل مربوط به هویت و وفاداری یا مشروعیت، به وجود آورد؟ طرز تلقی های مصطفی کمال عمدتاً ریشه در تفکر گوکالب داشت. با این وجود، گوکالب (۱۷) (برکز، ۲۷: ۱۹۵۹) بر این باور بود که سه ایدئولوژی عمده اسلام گرایی، غرب گرایی و ترک گرایی در واقعیت قابل انطباق و سازگاری با هم و مکمل یکدیگر در چارچوب دولت مدرن هستند. او (۱۸) (ص ۲۹۰) مدعی بود که آنچه او «ترک گرایان» می نامد کسانی هستند که «در عین ترک و مسلمان باقی ماندن تمدن غربی را هدف قرار داده اند.» اما کمال به عنوان یک رجل نظامی و عمل گرا این سه ایدئولوژی را ناسازگار و غیر قابل انطباق با هم می دید و اسلام گرایی را به نفع دو ایدئولوژی دیگر رد می کرد. تصور می شد که ناسیونالیسم ترکی را می توان از طریق غربی سازی بنا نمود. ناسیونالیسم ترکی «تحت نفوذ خارجی» از طریق علم اروپایی جدید ترک شناسی در قرن نوزدهم ساخته شده بود که می خواست نشان دهد «ترک ها اروپایی هستند» و «تفاوت های جداکننده آنها از افراد اروپایی» را به حداقل برساند (۱۹) (لوئیس، ص ۳۴۵).

کمالیسم یک آئین نبود، بلکه مجموعه یا ملقمه ای عمل گرایانه از برخی آراء و عقاید باریشه های غربی بود که نهایتاً در ۱۹۳۷؛ در «شش - محور» که در قانون اساسی نوشته

مردم‌گرایی، دولت‌سالاری، سکولاریزم، و اصلاح‌طلبی. جمهوری‌گرایی به شکل حکومت و مفهوم حاکمیت ملی مربوط می‌شد. ناسیونالیسم کمالی منشأ قومی و نژادی و بالاتر از همه سرزمینی داشت (۲۰). (کازانچی گیل ۲-۵۱: ۱۹۸۱؛ لوئیس، ص ۳۶۰). ملت ترک این‌طور تعریف می‌شد که در برگیرنده همه ترک‌هایی است که در مرزهای موجود جمهوری زندگی می‌کنند، نه همه ترک‌ها از نظر زبان، آموزش، نژاد و مذهب، آن‌طور که گوکالپ معتقد بود. مردم‌گرایی ارجاع به مردمی داشت که دارای حاکمیت، بدون تمایزات طبقاتی، بودند (۲۱) (دیویس، ص ۱۴۰، برکز ۳-۴۶۲: ۱۹۵۹)، به مثابه یک شیوه غالب شدن بر شکاف میان بوروکراسی و مردم (۲۲) (کازانچی گیل، ص ۵۱). معنی مردم‌گرایی حکومت برای مردم بود نه حکومت به وسیله مردم، به ویژه به علت جهت‌گیری نخبه‌گرایانه آن، یعنی «دولت‌سالاری» یا «اتاتیسم» که معنی‌اش هدایت حکومتی فعال، و مشارکت در، نه تنها توسعه اقتصادی، بلکه همچنین به‌طور هم‌زمان در امور «اجتماعی، اخلاقی، و ملی» بود. سکولاریزم به جدایی دین از، و حتی کنترل آن توسط، دولت مربوط می‌شد. برخی نویسندگان ادعا می‌کنند که علی‌رغم ماهیت رادیکال سکولاریزم کمالیستی، قصد آن محو اسلام در ترکیه نبود، بلکه منظور فردی یا خصوصی کردن دین بود (۲۳) (کازانچی گیل و اوزبودون، ص ۵)، همان‌طور که در مورد مسیحیت در روند نوسازی / دنیوی‌سازی در غرب رخ داد.

با این وجود، همان‌طور که روستو (۲۴) (پای و وربا، ۱۸۳: ۱۹۶۵) متذکر می‌شود، سکولاریزم از نظر کمالیست‌ها به معنی «کنترل محکم دستگاه مذهبی اسلامی توسط حکومتی غیرمعتقد» بود. اساساً آنها به معنایی متداول از دنیوی‌سازی در غرب می‌خواستند دین را از امور سیاسی و اجتماعی جامعه ترک جدا کنند و آن را به افراد در زندگی خصوصی‌شان واگذارند. آنها به منظور اطمینان یافتن از اینکه هرگز دوباره پیوند دین و سیاست، به ویژه از لایه‌های زیرین جامعه رخ ندهد، مصمم به کنترل اعمال و رویه‌های مذهبی مسلمانان و نهادهای مربوطه‌شان توسط دولت بودند. اصلاح‌طلبی هم به تغییر مداوم، ولی غیرخشونت‌بار، به خصوص یک انقلاب فرهنگی با هدف یک «غربی‌سازی کامل»، به نام علم، مربوط می‌شد (۲۵) (ص ۱۸۳).

کارپت ۱۰۹: ۱۹۷۳) «تصوری تماماً غربی و مدرن» بخشیدن به ترکیه جدید، در کنار اسلام‌زدایی، روی آموزش تمرکز داد. آموزش به‌طور صوری به روی همه گشوده بود، ولی تسهیلات آموزشی، و مشاغلی که در آنها تحصیل‌کردگان استخدام می‌شدند، عمدتاً در شهرها قرار گرفته بودند (۲۷) (شورتر ۶-۴۳۵: ۱۹۸۵).

در واقع، نخبگان جدید، از جمله خود آتاتورک، تربیت شده و آموزش دیده در نظام آموزشی مدرن امپراتوری در اواخر قرن نوزدهم بودند که تحرک اجتماعی را، به ویژه از طریق ارتش و بوروکراسی افزایش داده بود. در جمهوری جدید هم، نخبگان تحصیلکرده این دو نهاد قدرتمند، که اغلب نهادهای مذهبی را به عنوان مخالفان عمده خود تلقی می‌کردند، سعی کردند مواضع خودشان را با تربیت روشنفکران غربزده بیشتر، بسط و گسترش داده و تثبیت نمایند. آنها این کار را به ویژه از طریق بسط دبیرستان‌ها و دانشگاه‌ها با یک برنامه درسی غیرمذهبی و سکولار که دیگر هیچ‌گونه ربط و مناسبت عربی و فارسی نداشت، انجام دادند. حتی مرکز آکادمیک عثمانی قدیمی برای علم و تکنولوژی، یعنی، دارالفنون، بسته شده بود (۱۹۳۳) و از طریق موسسات جدید نظیر دانشگاه استانبول جدید، به دانشجویان «آشکارا ایدئولوژی کمالیستی آموزش داده و تلقین می‌شد» (۲۸) (اسزیلیو ویکز در تاچاو، ۳۸: ۱۹۷۵).

این فرایند جامعه‌پذیری در جهت ارزش‌های غربی در میان توده‌ها نیز از طریق نهادهای روستایی برای کاستن و پر کردن شکاف میان «تحصیل‌کردگان» و «دهقانان» اعمال گردید (۲۹) (برای جزئیات رجوع کنید به: فری ۷۲-۲۹: ۱۹۶۵؛ و نیز فری در وارد و روستو ۲۳۵-۲۰۵: ۱۹۶۴؛ و روستو در پای و وربا، صص ۱۹۹-۱۷۱). به علاوه، رسانه‌های جمعی مدرن وسیله‌کلیدی دیگری برای این فرایند بود که بنا به اظهار لرنر (۳۰) (ص ۱۲۸) هدفش ایجاد «ترک‌های جدید»، یعنی «تحول شخصیتی تام و تمام»، بود.

نشریات در انجمنی مورد حمایت و تحت مسئولیت حکومت سازمان داده شدند، و محدودیت‌هایی بر روزنامه‌ها، اخبار و بحث‌های سیاسی تحمیل گردید (۳۱) (کارپت در وارد و روستو، صص ۳-۲۷۲). رادیو هم «اصول سیاسی رژیم جدید و تجلیات فرهنگی

(ص ۲۷۵). اشکال غربی نقاشی و مجسمه‌سازی، شعر و نثر، تئاتر و معماری مورد تشویق قرار گرفت. آن‌طور که کارپت (۳۳) (صص ۴-۲۷۳) ذکر می‌کند، خانه‌های خلق (تعداد کل ۴۷۸ خانهٔ خلق از ۱۹۳۲ تا ۱۹۵۱ در شهرها تأسیس گردید) رسانه‌های جمعی را مردمی و عمومی کرد تا بدین‌وسیله «ایدئولوژی ناسیونالیستی - سکولاریستی» را بین توده‌ها منتشر سازد، «روشنفکران و روستائینان را با هم جمع کند»، «یک فرهنگ ملی» را توسعه دهد و «استانداردهای فرهنگی عمومی» را بالا بیاورد. او (۳۴) (ص ۲۸۲) نتیجه می‌گیرد که رسانه‌ها تمدن یا نوسازی مطلوب در نظرشان نخست «عمدتاً مرکب از تغییرات سیاسی» بود، سپس آنها حوزه دید خود را وسعت دادند تا شامل اصلاحات اجتماعی و اقتصادی شود، که ابتدا خوشایند «گروه‌های شهری روشنفکر» بود و پس از آن برای اقشار اجتماعی پائین‌تر و نهایتاً برای روستاها جذب‌ه داشت.

با این وجود، روش‌های آتاتورک «اغلب دیکتاتورمآبانه» بود (۳۵) (لرنر، ص ۱۲۸). حکومت رسانه‌های مدرن را برای تقویت و افزایش اقتدار خود معرفی کرده بود ولی با هرگونه تلاشی جهت بهره‌گیری از آن رسانه‌ها برای مقاصد مختلف مخالفت می‌نمود (۳۶) (کارپت، ص ۲۸۲). به‌طور کلی، بنا به اظهار کارپت (۳۷) (ص ۲۷۷)، «تحصیل‌کردگان به نوسازی از منظری ایدئولوژیکی می‌نگریستند، و آمادهٔ تحمیل شیوه‌های رفتاری «پیشرفته»، اگر لازم بود به زور، بودند، در عین حال که خودشان زمام امور را در دست داشتند. از طرف دیگر، دهقان دریافت که یک نوسازی فرهنگی قوی و مؤکد نظام ارزشی او را واژگون می‌کند، بدون آنکه زندگی او را در جهت بهتر شدن تغییر دهد.»

تمام نهادهای ناسازگار با اصول پایه‌ای یک دولت سکولار و سکولاریزم قدغن شدند، همان‌طور که تشکیل اجتماعات بر مبنای دین، فرقه، و طریقت، و درگیر شدن احزاب سیاسی در فعالیت‌های مذهبی، ممنوع گردیدند. اما هم در تئوری و هم در عمل، این ایدئولوژی جدید خود با واقعیات و عینیات فرهنگی، اجتماعی و تاریخی مردم و کشور ترکیه ناسازگار و در تعارض بود. کمالیسم با نفی اسلام، یا به عبارتی دقیق‌تر با نفی

را نفی و رد می‌کرد، در عین حال که همزمان ادعای ناسیونالیست بودن را داشت. منطق این‌گرایش در «کلیت و تمامیت» تمدن غربی که نمی‌توان ابعاد و جوانب آن را از هم تفکیک و گزینش نمود، قرار داشت. هدف اصلی آن توسعه کشور «در مدار و در خط تمدن غربی» و یک «انقلاب تمام‌عیار» بود که «اخذ و پذیرش»، یا به بیان کمال، «مبارزه» و «عزم و تصمیم مطلق» برای نیل به «یک دگرگونی و تحول بی‌قید و شرط به سوی تمدن غربی» و «نابودسازی همه نیروهای ارتجاع»، حرکت «به سوی غرب علی‌رغم غرب» بود که همان‌طور که برکز (۳۸) (۵-۴۶۳: ۱۹۶۴) متذکر می‌شود «از نظر شیوه‌ها برخلاف لیبرالیسم غربی بود». اسلام‌گرایان برعکس، فکر می‌کردند که اخذ تکنولوژی بدون دگرگونی و تحول فرهنگی، که از نظر آنان برابر با «رها کردن آنچه که شما در صدد حفظش بودید» بود، ممکن است (۳۹) (توران در تاپر، ۳۴: ۱۹۹۱).

دوگانگی میان نهادهای سنتی و مدرن که از زمان اصلاحات رژیم سابق باقی و بر جا مانده بود، به نفع نهادهای مدرن تغییر کرد؛ ولی رژیم جدید ریشه‌های فرهنگی و تاریخی نهادهای سنتی را نادیده گرفت و تقلید سطحی و صوری از آراء، نمادها و مدل‌های غربی را، بدون اخذ علم و تکنولوژی در فرایند یک نوسازی واقعی در روابط اجتماعی از درون و از پایین، دنبال نمود. همان‌طور که برکز (۴۰) (ص ۵۰۲) ذکر می‌کند، سکولاریزم کمالی فاقد یک مبنای عقیدتی و نظری مثبت و محکم بود که به طور گریزناپذیر آن را «آسیب‌پذیر» می‌ساخت.

تغییرات فرهنگی تحمیلی از بالا و به زور، غالباً نخبگان شهری و طبقه تحصیلکرده را تحت تأثیر قرار داد. اگر چه نرخ باسوادی از حدود ۸٪ در ۱۹۲۸ به بیش از ۲۰٪ در ۱۹۳۵ و ۳۰٪ در پایان جنگ جهانی دوم افزایش یافت، اکثر تلاش‌های آموزشی رژیم در شهرهای بزرگ و کوچک صرف شده بود، و اتحاد و ائتلاف رژیم با اعیان و نخبگان روستایی محافظه‌کار مانع بسط و گسترش آموزش در میان دهقانان شد و «شکاف میان شهر و روستا وسیع بود» (۴۱) (احمد، ۸۲: ۱۹۹۳؛ استیرلینگ، ۷-۴۰: ۱۹۵۸). به علاوه، در فرهنگ سیاسی شکاف میان نخبگان و توده‌ها نه تنها کاهش نیافت، بلکه افزایش یافت (۴۲) (دیویسن، ص ۱۴۳؛ و توپراک، ص ۱۲۲). همان‌طور که استیرلینگ

نه خواهان آن بودند»، و بخشی از اقدامات آنان «تعمداً به عنوان یک تبلیغات برای توده‌ها» طراحی شده بودند. اقلیت کوچکی از ساکنان تحصیلکرده شهرها (در تقابل شدید با روستائینان) که تقریباً ۸۰٪ جمعیت کشور را تشکیل می‌دادند، قرار گرفتند (ص ۴۳) (ص ۴۰۳). بنا به نوشته احمد (۴۴) (ص ۹۲)، از فرهنگ غربی جدید، «نشانه ویژگی بورژوازی طبقه بالای پایتخت»، «تنها یک جلاء و روکش نازکی باقی ماند و بر جامعه به‌طور کلی تأثیرگذار نبود». در واقع، «فاصله و شکافی بین حاکمان و مردم تحت حکومت ایجاد شده بود، مردمی که دریافتند چندان مشترکاتی با نخبگان جدید ندارند که به نظر می‌رسید در دنیایی کاملاً متفاوت از دنیای آنان زندگی می‌کنند؛ نخبگان لباس‌های متفاوتی می‌پوشیدند و به زبانی سخن می‌گفتند که آنان نمی‌فهمیدند. و با این وجود حاکمان ادعا می‌کردند که مردم‌گرا هستند. این بیگانگی به رشد خود در سرتاسر دهه ۱۹۳۰ ادامه داد و با مرگ رهبر کاریزما، آتاتورک، بدتر شد. متعاقب آن دو نوع فرهنگ وجود داشت: فرهنگ غربی شده و سکولار یک اقلیت کوچک ولی با نفوذ در پیوند با بوروکراسی، و فرهنگ بومی توده مردم در پیوند با اسلام».

اهمیت قبلی که به سیاسی کردن دهقانان داده می‌شد با «تلاش هماهنگ برای آموزش یک طبقه از نخبگان غربزده» جایگزین شد (۴۵) (توپراک، ص ۶۶)، ولی علی‌رغم فرهنگ سیاسی غالب نخبگان حاکم، فرهنگ سیاسی متمایز طبقات پایین شهری و روستایی، هر دو (۴۶) (روستو در پای و وربا، صص ۸۵-۱۸۰)، به خصوص فرهنگ سیاسی دهقانان، همچنان به غایت سنتی باقی ماند و مبنایی برای جنبش‌های اسلامی سنت‌گرا، بنیادگرا و حتی نوگرا گردید. عدم توفیق آن تغییرات فرهنگی تحمیلی از بالا در رسیدن به نواحی روستایی و تأثیر در آنها، در جنبش‌های مقاومت اولیه منعکس شده بود. در واقع، همان‌طور که توپراک (۴۷) (ص ۷۰) ذکر می‌کند:

«دولت به واسطه سیاست‌های سکولار و برنامه غربی‌سازی‌اش، نظام ارزشی حاکم بر یک جامعه اسلامی سنتی را مورد تهدید قرار داده بود بدون آنکه همزمان یک چارچوب ایدئولوژیکی جدید، که بتواند جذبه و پذیرش توده‌ای داشته باشد، فراهم نماید. همچنین دولت با یک برنامه با

وارد صحنه نشده بود».

بدین ترتیب غربی‌سازی، مترادف با نوسازی در عرصه و متن ترکی‌اش، در سطح توده‌ها درک نشده بود و مسئله دنیوی‌سازی توسط نخبگان غربزده دنبال شده بود تا «نگرش آنان نسبت به مدرنیته را بر توده مردم بی‌میل در ترک جهت‌گیری فرهنگی‌شان، تحمیل نماید» (۴۸) (ص ۵۸). به همین دلیل، اگرچه حرکت غربی‌سازی ترکی قدمت بیشتری نسبت به نوسازی ژاپن دارد (۴۹) (روستو و وارد، ۱۹۶۴)، ولی برخلاف ژاپنی‌ها، ترک‌ها نتوانستند به «ترکیبی از فرهنگ، مدرنیته و هویت» نائل آیند (۵۰) (محمد، ۱۵: ۱۹۹۰). اما برخی دلایل اقتصادی - اجتماعی، علاوه بر دلایل ایدئولوژیکی و سیاسی، برای عدم موفقیت تجربه ترک‌ها وجود دارند، که آن دلایل را باید در پایه اجتماعی جمهوری جدید و تغییرات اجتماعی و اقتصادی در جامعه ترک در دهه‌های بین ۵۰-۱۹۲۰ جستجو کرد که آن را به وقتی دیگر موکول می‌کنیم.

پایگاه اجتماعی جمهوری ترکیه

به نظر می‌رسد پایه‌های اجتماعی - اقتصادی جمهوری ترکیه، و تا اندازه‌ای سیاست‌های اقتصادی آن، به‌طور گسترده‌ای تداوم همان الگوهای عثمانی کهن بود. اصلاحات جمهوری به‌ویژه در فاصله ۴۵-۱۹۲۳ مطمئناً هیچ‌گونه تغییر اساسی و ساختاری به وجود نیاورد. از میان دو نیروی اجتماعی عمده، یعنی نخبگان حاکم یا دولت‌سالار شامل نظامیان، بوروکرات‌های اداری و روشنفکران و نخبگان روستایی شامل اعیان و اشراف، زمینداران، و طبقه تجاری به تازگی رو به رشد، نخبگان دسته اول یک ایدئولوژی اجتماعی یا راهبرد به روشنی تعریف شده و مشخصی برای توسعه اقتصادی نداشتند، و به راستی «یک نوع جهل و نادانی نسبت به امور و موضوعات اقتصادی» را، بیشتر شبیه خود عثمانی‌ها و به ویژه در دهه ۱۹۲۰، از خود به نمایش گذاشتند. (۵۱) واقعاً از دوران عثمانی ارتش ترکیه و بوروکراسی اداری، علی‌رغم قوت و توان سیاسی‌شان در سطح ملی، هیچ‌گونه پیوند قوی و مستحکمی با الیگارشی زمیندار نداشتند. (۵۲) این الیگارشی زمیندار ریشه‌های عمیقی در اجتماعات محلی داشته و بر

متوسط پایین و طبقه متوسط حقوق‌بگیر استخدام می‌شدند و هنوز نیز می‌شوند. (۵۳) در طول دوره جنگ استقلال و نیز در روند «شبه نوسازی» کمالیستی، نهادهای فرهنگی و سیاسی غربی اخذ و ایجاد شد. بدون اینکه هیچ‌گونه تغییری اساسی در ساختار اجتماعی و ارضی و روستایی صورت گیرد. همان‌طور که اوزوبودون (۵۴) ذکر می‌کند «یک بده - بستان ضمنی» بین این دو گروه یا آن نخبگان حاکم و روستایی عملی شده و برقرار گردیده بود:

«اعیان و اشراف محلی از برنامه نوسازی نخبگان اداری - نظامی ملی حمایت می‌کردند و در مقابل، آنها مجاز بودند که زمین، شأن و منزلت، و نفوذ محلی‌شان را حفظ نمایند، همان‌طور که این امر در فقدان آشکار هرگونه اصلاحات ارضی واقعی در حکومت‌های جمهوری مشهود بود. بازندگان اصلی در این بده - بستان دهقانان بودند.»

به‌طور همزمان و با فروپاشی امپراتوری، نه تنها گروه‌های محلی غیرمسلمان بلکه گروه‌های محلی مسلمان نیز، حتی در کنگره سیواس (سپتامبر ۱۹۱۹) و در «انجمن‌های دفاع از حقوق» در صدد مصالحه و سازش با، یا پذیرش قیومیت، یکی از قدرت‌های بزرگ جهانی، به منظور حفظ و حراست از منافع و امتیازات قبلی خودشان بودند. (۵۵) شاید علت این امر مشاهده تضعیف نخبگان حاکم قدیمی، پیش از استقرار مجدد نخبگان اداری - نظامی جدید از طریق جنگ استقلال و پس از آن در دهه ۱۹۲۰ بود. به علاوه، علی‌رغم رد رسمی قیومیت قدرت‌های غربی توسط نخبگان ناسیونالیست، این قیومیت از طریق ایجاد یک نظام اقتصادی - اجتماعی شبه سرمایه‌داری در پیوند با اقتصاد جهانی، در حال اجرا و اعمال بود، به‌ویژه اگر به پذیرش کاپیتولاسیون‌های اقتصادی توسط رژیم کمالی، از طریق پیمان لوزان، توجه نماییم. پذیرش این کاپیتولاسیون‌های اقتصادی محدودیت‌های قوی بر روی سیاست‌های اقتصادی جمهوری ایجاد می‌کرد (از ۱۹۲۳ تا ۱۹۲۸). این کاپیتولاسیون‌ها تعرفه‌ها را در سطح تعدیل شده خاص ۱۹۱۶ متوقف و تثبیت کرد، و نرخ‌های ترجیحی مالیات‌های غیرمستقیم بر روی کالاهای وارداتی و کالاهای تولید شده در داخل را ممنوع نمود، و نیز

برقراری محدودیت‌ها جدید کرد. (۵۶)

ماهیت ناهمگون و نامتجانس جنبش ناسیونالیستی در ترکیب «کنگره‌های دفاع از حقوق» و نخستین «مجمع ملی کبیر» (۲۳-۱۹۲۰) انعکاس یافته بود. در نخستین مجمع ملی تعداد زیادی از اعضا از مقامات، یعنی نخبگان اداری - نظامی (۴۳٪) بودند و تعداد قابل توجهی از آنها درگیر تجارت (۱۲٪) و کشاورزی (۶٪) بوده، و تعداد زیادی نیز مشاغل مذهبی داشتند. (۱۷٪) (۵۷)

حزب کمالیستی «حزب جمهوریخواه خلق» (RPP)، که از ۱۹۲۵ تا ۱۹۴۵ از سلطه انحصاری بر ترکیه برخوردار بود، از ائتلاف میان نخبگان مرکزی نظامی - اداری - روشنفکری و اعیان و اشراف محلی، که اکثر آنان زمیندار و تاجر بودند، به وجود آمده و تشکیل شده بود. (۵۸) در واقع در ۱۹۱۵ هیچ‌گونه طبقه تجاری یا صنعتی بومی قوی وجود نداشت، و از کل سرمایه به کار گرفته شده در مراکز کار، ۸۵٪ مال یونانی‌ها، یهودیان، ارامنه یا خارجی بود. (۵۹) با این وجود از ۱۹۱۵ به بعد، این الگو به نفع گروه‌های تجاری مسلمان تغییر کرده بود. همان‌طور که روستو (۶۰) استدلال می‌کند، از ۱۹۱۴ تا ۱۹۲۳، نخستین تغییر و انتقال به ترک‌ها در زمینه از تجارت که در دست خارجی‌ان به ترک‌ها رخ داد:

«کاپیتولاسیون‌ها [ی پیشین]، با ورود ترکیه به جنگ جهانی لغو شده بودند. اخراج ارامنه از استان‌های شرقی در ۱۶-۱۹۱۵، و مبادله صلح‌آمیز جمعیت با یونان (۱۹۲۳)، تعداد زیادی از تجار و کشاورزان بازاری را از کشور حذف نمود. الزامات نظامی و کمبودهای غیرنظامی در طول یک دهه جنگ، و نیازهای مربوط به بازسازی پس از آن، حکومت را درگیر فعالیت تنظیم‌کننده امور در حدی بسیار فراتر از حوزه‌های سنتی جمع‌آوری عواید گمرکی، مالیات، و کارهای عمومی، نمود.»

بدین ترتیب، یک طبقه تجاری ترک در فاصله ۱۹۱۴ تا ۱۹۴۵، به ویژه در طول جنگ جهانی دوم از طریق «مالیات‌بندی بر سرمایه»، شکل گرفت. اصلاحات سکولار به همکاری عناصر مذهبی در زمان جنگ پایان بخشید، اما ائتلاف قوی میان نخبگان حاکم

محلی، ادامه یافت. همان‌طور که احمد (۶۱) یادآوری می‌شود کمالیست‌ها در توافقی ضمنی با اعیان و اشراف عمل می‌کردند تا وضع موجود در مناطق روستایی را از طریق RPP، که در آن اربابان زمیندار عناصری قدرتمند بودند، حفظ و حتی تقویت کنند. در نتیجه، آنها ملتی با یک ساختار طبقاتی که در آن دولت نقشی میانجی‌گرانه داشت، ایجاد کردند. در واقع تا درست پس از ۱۹۴۵، ترکیه جامعه‌ای نیمه‌فئودالی با یک نمای ظاهری نوسازی شده بود.

اقتدارگرایی و نوسازی سیاسی در فاصلهٔ سالهای ۱۹۵۰-۱۹۲۰

همان‌طور که قبلاً ذکر شد، دگرگونی‌های فرهنگی و سیاسی اهداف عمدهٔ رژیم جدید برای حل مسائل هویت و وفاداری یا مشروعیت بودند. انقلاب فرهنگی، «خیلی سریعتر از انقلاب سیاسی» بود، (۶۲) و رژیم کمالی میزان زایدی از تداوم گذشته و «حداقل انقطاع از قدمت» را حفظ نمود چون اکثر مقامات عالی‌مقام بوروکراسی عثمانی و دارای پایگاه طبقاتی بالا بودند و نیز نظامیگری را ادامه داده بودند. (۶۳) با این وجود برخی تغییرات سیاسی رادیکال صورت گرفت.

جنبش ناسیونالیستی در ترکیه را نمی‌توان به آسانی به عنوان یک انقلاب نامگذاری کرد زیرا هیچ‌گونه خشونت سازمان‌یافته و حمایت توده‌ای از پایین وجود نداشت و این جنبش بدو به جای هدف قرار دادن تخریب و نابودی اقتدار سنتی و نهادهای آن، صریحاً در صدد نجات آنها بود و اینگونه توصیف می‌شد. (۶۴) حتی در مجمع ملی تازه تشکیل شده در ماه مه ۱۹۲۰، استفاده از واژه «ترک» به غایت بحث‌انگیز بود و آتاتورک خودش مجبور شد ادعا کند که «همهٔ ما عثمانی هستیم، همهٔ ما مسلمان می‌باشیم.» (۶۵) آنچه از حمایت‌های توده‌ای که وجود داشت، به‌ویژه در میان دهقانان، از طریق توسل به ارزشهای سنتی و اسلامی بدست آمده بود. (۶۶) رمز موفقیت اولیهٔ کمال در جذب‌اش به عنوان سمبل مقاومت در برابر متجاوزین خارجی (۶۷)، به خصوص در برابر یونانی‌ها، بود. با این حال، رژیم عثمانی کهن به ویژه پس از پذیرش پیمان تحمیلی سور (امضا شده در آگوست ۱۹۲۰) و تسلیم شدن در برابر متحدین، مشروعیتش را از دست داده بود.

بالگان و استانهای عربی، را از دست می‌داد و متحدین می‌توانستند تنگه‌های بسفرو و دارادانل را در اشغال خود داشته باشند در عین حالیکه سلطان تحت حمایت، متحدین باقی می‌ماند. دهقانان آناتولی، که تا آن زمان به سلطان وفادار بودند، به تدریج دریافتند که او چیزی جز ابزاری در دست بیگانگان نیست (برای جزئیات بیشتر رجوع کنید به پرایس (۱۹۶۱). (۶۸) در نتیجه جنبش ملی ترک در آناتولی ظهور نمود و هم در برابر سلطان دست‌نشانده و هم در برابر «متجاوزین خارجی» مقاومت کرد. جنگ استقلال طلبانه گروه‌های مقاومت غیرنظامیان به رهبری ارتش و نظامیان راه را برای انقلاب سیاسی آتی هموار نمود. فرهنگ سیاسی و نظام سیاسی، و نه لزوماً موقعیت گروه‌ها و طبقات اجتماعی، به‌طور اساسی تغییر کرد. با این وجود، این تغییر از بالا، توسط نخبگان بوروکرات - نظامی بر جامعه دهقانی ترک تحمیل شده بود.

شکاف و فاصله میان مرکز و پیرامون در امپراتوری عثمانی به‌طور سطحی توسط اسلام سنتی به عنوان یک ایدئولوژی مشروعیت بخش پر شده بود، ولی در در رژیم جدید این وظیفه به ناسیونالیسم و ایده جدید «دولت - ملت» واگذار شده بود. در عین حال الگوی قدیمی ائتلاف حاکم در مرکز اقتدار سیاسی، در رژیم جدید ادامه یافت. ائتلاف یا نخبگان حاکم در جمهوری ترکیه مرکب بود از نظامیان، بوروکراسی اداری و روشنفکران، که همراه با نخبگان روستایی، شامل اشراف و بزرگان، زمینداران، و طبقه تجاری تازه در حال ظهور، در ترکیب با یکدیگر وحدت و ثبات دولت - ملت جدید را تأمین و ایجاد می‌کردند. (۶۹) نخبگان حاکم دارای قدرت سیاسی بودند که به سمت «مدرنیسم فرهنگی و سیاسی» جهت‌گیری داشتند. و نخبگان روستایی ثروت و قدرت اقتصادی داشتند و عمدتاً از روی ملاحظات اقتصادی و اجتماعی سنتی برانگیخته می‌شدند. (۷۰) دهقانان و طبقات پایین شهری و روستایی، هر دو، (یعنی اکثریت مردم)، از فرایند نوسازی سیاسی محرم مانده بودند و علی‌رغم ادعای مردم‌گرایی رژیم، توده مردم مشارکت نداشت و غیرسیاسی شده بود. این ائتلاف حاکم تقریباً تا پایان این دوره (۱۹۵۰-۱۹۲۳) دست نخورده باقی ماند، و این امر نخبگان بوروکراتیک - نظامی را قادر به برعهده گرفتن دگرگونی نهادی و سیاسی و سرکوب همه مخالفان ساخت.

مجمع ملی کبیر به عنوان «تنها نماینده واقعی مردم» قانونی گذراند که طی آن حاکمیت «به طور نامشروط به ملت» تعلق داشت. (۷۱) بدین ترتیب سلطنت کهن (پادشاهی) و خلافت کهن (رهبری مذهبی و سیاسی) ملغاً شدند. در ۱۹۲۳ رسماً جمهوری ترکیه اعلام شد و نهایتاً اسلام به عنوان مذهب رسمی دولت از قانون اساسی حذف گردید.

بر اساس نظام اداری قانون اساسی جدید که از اوایل دهه ۱۹۲۰ تا ۱۹۶۰ اجرا شد، همه قدرت‌ها، قانون‌گذاری و نیز اجرایی در یک مجمع یا پارلمان ملی کبیر متمرکز شده بود که از طریق آن رئیس جمهور انتخاب می شد. رئیس جمهور به نوبه خود شورای وزیران را منصوب می کرد که در معرض تحقیق و تفحص مجمع بود. اما در واقعیت نوعی پدرسالاری یا سلطه پدرسالار از طریق ارتش و نظام تک‌حزبی فعال بود. آتاتورک، به مثابه پدر ترک‌ها، به طور فزاینده‌ای «کاریزماتیک» گردید. سلطه او بر ارتش «به سختی می توانست زیر سؤال برود». (۷۲) شخصیت کاریزمایی قدرتمند او بود که تصور می رفت به رژیم جدید مشروعیت ببخشد. (۷۳) در فاصله بین ۱۹۲۳ و ۱۹۵۰ جمهوری ترکیه فقط دو رئیس جمهور داشت. از همان آغاز کمال اقداماتی برای تسلط یافتن بر مجمع از طریق مداخله اش در انتخابات ۱۹۲۳ و به خصوص از طریق ایجاد حزبی جدید (حزب خلق، که بعداً نام‌گذاری مجدد شد و حزب خلق جمهوریخواه RPP خوانده شد) انجام داد که طی آن توانست مخالفان عمده اش را منزوی نموده و اراده اش را بر مجمع برای تأسیس یک دولت - ملت تحمیل نماید. (۷۴) همان طور که لوئیس (۷۵) به درستی متذکر می شود، انتخاب مجدد کمال توسط مجمع «چیزی بیش از امری صوری» نبود و او، در واقع، از «حق تصدی مادام‌العمر، با قدرت‌هایی به همان عظمت قدرت هر سلطانی، که نخست‌وزیرها و وزرا را به میل و اراده خود عزل و نصب می کرد» برخوردار بود. عصمت اینونو،^۱ جانشین او نیز همان قدرت‌ها را به ارث برد و حتی در طول جنگ جهانی دوم قدرتش را افزایش داد.

نشو و نمای سحرآمیز قانون اساسی، پارلمان، حزب و انتخابات این واقعیت اساسی را پنهان نمی سازد که جمهوری توسط سربازی حرفه‌ای که رهبری ارتشی پیروز را در

دست داشت و دست‌کم در مراحل اولیه خودش را از طریق ترکیبی از قدرت نظامی و شخصی حفظ کرده بود، تأسیس شده و استقرار یافته بود. (۷۶)

اولویت نخست کمال اعمال کنترل بر همه نهادهای عمده قدرت بود. نخستین گام او جدا کردن ارتش از سیاست بود. در سرتاسر دوره تک حزبی (۴۵-۱۹۲۳)، ارتش کاملاً از حیات سیاسی جدا نگه‌داشته شده بود. (۷۷) به افسران ارتش گفته شده بود در صورتی که خواهان ورود به دنیای سیاست هستند بازنشسته شوند و تعداد بسیاری از آنان چنین کردند و به حزب حاکم خلق جمهوریخواه پیوستند. افسرانی که تصمیم گرفتند در ارتش باقی بمانند حتی اجازه نداشتند رأی بدهند یا روزنامه بخوانند. (۷۸)

در واقع همان‌طور که احمد (۷۹) یادآور می‌شود، اکثر ژنرال‌هایی که لیبرال و مدرنیست بودند با کمال مخالفت کردند و اعتراضشان این بود که آنها یک سلطنت مطلقه را سرنگون نکردند تا یک جمهوری مطلقه تحت سلطه شخصی مصطفی کمال را بر پا کنند. این رقبای نظامی، بر عکس کمال، از طبقات بالایی بودند که خواهان نجات امپراتوری از طریق اصلاحات بودند و اعلان جمهوری تنش‌هایی میان آنان و کمال ایجاد کرده بود. به منظور خنثی کردن قدرت این گروه در ارتش بود که کمال قانونی در مجمع گذراند و طی آن افسران خواهان فعالیت در حوزه سیاست را مجبور به استعفا از شغل و تصدی نظامی‌شان نمود. بدین ترتیب او کسانی را که تصمیم به ماندن در ارتش گرفته بودند از مشارکت در فرایند تصمیم‌سازی محروم نموده و کاملاً آنان را خنثی ساخت. به این شیوه ارتش ابزاری تابع یک دولت تک‌حزبی تحت کنترل RPP گردید.

بالترین پست‌های RPP در مرکز اساساً توسط افسران سابق، بوروکرات‌ها، و روشنفکران پر شده بود؛ در حالی که در سطح محلی، قدرت در دست نخبگان روستایی زمیندار قدیمی بود. (۸۰) بنا به نظر اوزبودون، (۸۱) RPP تعمداً تصمیم گرفت «یک حزب کادر»، «یک سازمان نخبگان» باقی بماند، و رهبری‌اش هیچ‌گونه تلاش قابل توجهی برای وسعت بخشیدن به پایگاه مردمی حزب و جلب حمایت توده‌ها به عمل نیارورد و توجه خود را روی گروه کوچک نخبگان غربزده متمرکز و معطوف نمود... توده‌های دهقانی فراموش شده به‌طور فزاینده‌ای از RPP بیگانه شدند... شیوه‌های اقتدارگرایانه و

دهقانان RPP با مأمور جمع‌آوری مالیات و افسر توطئه‌گر همسان انگاشته می‌شد. بدین طریق مشارکت سیاسی و اجتماعی دهقانان که بیش از ۷۵٪ (۸۲) یا حتی ۸۰٪ (۸۳) جمعیت کشور را تشکیل می‌دادند، نادیده گرفته شد. تعداد زیادی از اعضا و رهبران قبلی ارتش، از طریق RPP پست‌ها و مقامات مهم را در مجمع و حکومت در دست گرفتند. افسران بازنشسته به‌طور گسترده‌ای به‌عنوان وکیل و مدیر اجرایی به کار گمارده شدند. (۸۴) مخالفت ضعیف و غیرمؤثر در مجمع ملی منجر به شکل‌گیری یک حزب مخالف (نوامبر ۱۹۲۴) به نام حزب جمهوریخواه مرفقی (PRP) به رهبری چند افسر پیشین گردید که هدفش اعاده حاکمیت مردم، لیبرالیسم و دموکراسی و احترام به «باورها و عقاید مذهبی» بود. (۸۵) این حزب به زودی برای کسانی که با سیاست‌های حکومت در زمینه‌های مذهبی و لیبرال مخالف بودند جاذبه پیدا کرد. (۸۶) این تهدید که از ناحیه اعضای قبلی حزب خود کمال برمی‌خاست، مجبورش کرد عصمت اینونو (یک نخست‌وزیر سخت‌گیرتر) را با فتحی (اُکیار) جابه‌جا کند. اما ظهور این حزب مخالف با وقوع شورش گُردی و مذهبی ۱۹۲۵ همزمان گردید و زمانی که اینونو دوباره نخست‌وزیر شد این حزب جدید پس از تنها چند ماه موجودیت سرکوب گردید. اینک یک نظام تک‌حزبی به‌طور رسمی از طریق قانون حفظ نظم در آغاز آن شورش مذهبی تحمیل گردیده بود و همه فعالیت‌های سیاسی خارج از حزب RPP سرکوب شد. در طول دو سال آتی بیش از ۵۰۰ نفر توسط محاکم و دادگاه‌ها محکوم به مرگ شدند، (۸۷) به‌ویژه پس از موج دیگری از مخالفت در ۱۹۲۶ که در اوج خود به تلاشی ناموفق در ترور کمال انجامید. تعدادی از روزنامه‌های استانبول بسته شدند و روزنامه‌نگاران دستگیر و بازداشت شدند.

بدین ترتیب، تا ۱۹۲۷، نه تنها مخالفان مذهبی، بلکه متحدین قبلی کمال و سایر مخالفان سیاسی که سلطه شخصی و اقتدارگرایانه او را نپذیرفتند نیز تحت تعقیب و آزار قرار گرفته و ساکت شدند. با این وجود، نارضایتی فزاینده در میان گروه‌های اجتماعی محروم به دلیل دشواری‌های اقتصادی - اجتماعی، منجر به استقرار مجدد یک حزب مخالف شاخص به نام حزب جمهوریخواه آزاد توسط برخی از لیبرال‌های RPP در

نارضایتی مردمی» فراهم می‌کند. و «شکایت‌ها در میان منتقدین رژیم» را فاش و آشکار می‌سازد (۸۸) و او خود آن را یک «مخالفت وفادارانه» نامید. (۸۹) همان‌طور که احمد (۹۰) متذکر می‌شود، انتظار می‌رفت که نظام دو حزبی مجدداً معرفی و ارائه شده تنش‌های سیاسی را کاهش داده و اجتماعی ایجاد کند که تسهیل‌کننده اصلاحات مالی و اقتصادی باشد. هدف این بود که تصور و پنداشت از ترکیه در اروپای غربی و در دوایر مالی بهبود یابد تا منجر به وام و سرمایه‌گذاری‌های خارجی گردد. در داخل کشور، جمهوریخواهان به قدری کاملاً دور از دسترس توده‌ها بودند که به‌طور جدی بر این باور بودند که مخالفت، زمانی که رهبران حزب از حکومت انتقاد می‌کردند، مستلزم حمایت دولت خواهد بود. در واقع، مردم به قدری از حاکمان خود بیگانه بودند که مشتاقانه به درخواست‌های حزب آزاد پاسخ دادند. (۹۱)

بدین طریق، همه مخالفان بلافاصله پیرامون حزب آزاد به هم پیوستند. ولی به دنبال اعتصابات و تظاهرات، کمال که دچار لرزش و تکان شده بود تصمیم گرفت به این تجربه سه ماهه با انحلال این «مخالفت وفادارانه» در ۱۷ نوامبر ۱۹۳۰ پایان دهد. یک ماه بعد قیام مذهبی درویش محمد رخ داد. توده‌ها، حتی در قسمت‌های پیشرفته‌تر کشور، با دولت جدید احساس هویت و یگانگی نمی‌کردند، (۹۲) و یک‌بار دیگر، همان‌طور که کیدر (۹۳) تبیین می‌کند، سلطه دولت تهدید به «متراکم و عالی» شدن نمود. نوسازی «از بالا» یا «اصلاحگری روبنایی» در دهه ۱۹۲۰ توسط رژیم می‌به‌طور فزاینده اقتدارگرا اجرا شده بود. مجمع و مجلسی وجود داشت که نمایندگان آن، از طریق فرایندی که با حسن تعبیر به‌عنوان «انتخابات» شناخته می‌شود، منصوب می‌شدند. اما،

یک هیأت انتخاب‌کنندگان مفقود بود: یک سیستم انتخاباتی دو درجه‌ای به تعیین گروهی از مردان می‌انجامید که اسامی فرستاده شده به آنها از آنکارا را تصویب می‌کرد، چندان نیازی به نمایندگان برای هرگونه کارکرد از روی صلاحیت قانون‌گذاری نبود، چون حکومت نه احساس پاسخگویی در برابر مجلس را می‌کرد و نه به نظر می‌رسید که نیاز به ابتکار قانون‌گذاری داشته باشد... حکومتی که از قدرت بدون چالش بهره‌مند بود نمایشگر یک کارکرد

ابرازکننده اطاعت تام و تمام از کمال بود. (۹۴)

تا ۱۹۳۰، بنا به نوشته احمد، (۹۵) عمدتاً به دلیل بی ثباتی در اروپای غربی، لیبرالیسم و دموکراسی دیگر برای بسیاری از کمالیست‌ها، که به جای آن با رژیم‌های تک‌حزبی در ایتالیا، روسیه و سپس در آلمان نازی همساز شده بودند، جذبه‌ای نداشت. از نظر ایدئولوژیکی آنها کمونیزم را به خاطر عقیده‌اش به مبارزه طبقاتی و جنبه‌های بین‌المللی گرایانه‌اش رد می‌کردند، اما فاشیسم به نظر می‌رسید با نیازهای ایدئولوژیکی آنان در عمل و از نظر سازماندهی تناسب دارد، در عین حال که نقش مرکزی دولت تحت سلطه حزبی واحد را نیز مشروعیت می‌بخشید. احساسات طرفدار فاشیسم در دوایر و محافل حاکم گسترش و محبوبیت یافت و در آنجا استدلال می‌شد که گرچه فاشیسم به احزاب مخالف اجازه فعالیت نمی‌دهد ولی انتقاد در درون حزب حاکم را روا می‌دارد، البته نه انتقاد از اصول اساسی آن را. بدین ترتیب در اوایل دهه ۱۹۳۰ RPP کوشید خودش را تبدیل به سازمانی «ملی» کند، با عضویت نخبگان و یک ایدئولوژی برای تعریف و تعیین ویژگی اصلی دولت و ایجاد اجماعی سیاسی حول خطوط راهنمای «تغییرناپذیر»، یعنی «شش محور»، که ورای انتقاد بودند و همه فعالان سیاسی مجبور بودند به آنها وفادار باقی بمانند. (۹۶) در واقع، همان‌طور که کیدر (۹۷) یادآور می‌شود، این امر نمایانگر «گرایش در حال ظهور فعالیت حکومت به مستعمره‌سازی جامعه بود: نه تنها مستقیماً، بلکه همچنین از طریق شکل‌گیری دستگاه‌های اکیداً ایدئولوژیکی که به‌طور بالفعل تحت کنترل قدرت مرکزی بودند». کنگره ۱۹۳۱ RPP ممنوع کردن فعالیت همه سازمان‌های موجود دارای هرگونه استقلال را هدف قرار داد. در این کنگره مسئولیت حکومت کردن به نام ملت به حزب واگذار شده بود. به‌عنوان مثال، در ۱۹۳۳ یک «اصلاح» دانشگاهی دو سوم از ۱۵۰ نفر اعضای هیأت علمی در تنها مؤسسه آموزش عالی، یعنی دانشگاه استانبول را اخراج کرد، و در ۱۹۳۵، انجمن زنان ترک بسته شد. (۹۸)

تا ۱۹۳۳ و به‌ویژه تا ۱۹۳۵، ماهیت اقتدارگرایانه رژیم به خوبی مستقر شده بود و هیچ‌گونه مجرای جدایی و اختلاف عقیده را باقی نگذاشته بود، و در ۱۹۳۶، عصمت اینونو، نخست‌وزیر و دبیرکل RPP، «همخوانی تام و تمام میان دستگاه اداری دولت و

مقامات حزبی وفادار شدند» (۹۹).

بدین ترتیب، در این دوره تفاوت عملی اندکی بین حزب و دستگاه اداری وجود داشت، و این امر حتی پس از ۱۹۳۹، زمانی که قوانین مقامات حزبی را از گرفتن پست‌های اداری دولتی بازداشت، برقرار بود. (۱۰۰) از طریق همین موقعیت حزب بود که کاندیدای آن، اینونو، پس از مرگ آتاتورک (نوامبر ۱۹۳۸)، به سرعت هم به عنوان رئیس جمهور و هم به عنوان رئیس RPP انتخاب گردید. با این وجود، همان‌طور که لوئیس (۱۰۱) متذکر می‌شود، به عنوان یک سخنی که به طور مداوم زبانزد همگان بود، این ارتش بود که «گزینش نهایی» را به عمل می‌آورد و تعیین می‌کرد. اتحاد اینونو با مارشال فوزی کاک ماک،^۱ محافظه‌کاری که ارتش را در سرتاسر جمهوری در کنترل خود داشت و «در مانور سیاسی بسیار کارآمد و دارای نفوذ» بود، کاملاً جناح بایار^۲ (گرایش لیبرال به رهبری بایار، یک تاجر و بانکدار) در داخل حزب را منزوی کرده بود، (۱۰۲) اینونو فاقد جنبه کاریزمایی کمال بود، لذا او عناوین «قائد ملی» و «رئیس دائمی» حزب را اتخاذ کرد و رژیم صورت فاشیستی به خود گرفت که به خوبی توسط شعار حزبی «یک حزب، یک ملت، یک رهبر» توصیف شد. (۱۰۳) در طول جنگ جهانی دوم، دولت «حتی شدیدتر از گذشته در تقریباً همه جنبه‌های زندگی ترک‌ها» مداخله نمود. (۱۰۴)

اما پس از جنگ جهانی دوم، تغییرات عمده‌ای که در کشور و در صحنه بین‌الملل، هر دو، رخ داد این گرایش دولت‌سالار و فاشیستی را مجبور به تغییر جهت‌گیری اش نمود. رقابت در درون نخبگان (۱۰۵) بار دیگر بروز کرد. همان‌طور که اوزبودون (۱۰۶) یادآور می‌شود، از دوران عثمانی نخبگان سیاسی به‌طور گسترده‌ای مستقل از نخبگان اقتصادی بوده‌اند و ارتش ترکیه و بوروکراسی اداری هیچ‌گونه پیوندی قوی با الیگارشی زمیندار نداشت. این امر عمدتاً به این دلیل بود که الیگارشی زمیندار، همراه با گروه‌های تجاری اولیه، از نظر سیاسی قوی و سازمان یافته در سطحی ملی نبودند. بدین ترتیب اتحاد میان آنان و نخبگان نظامی - بوروکراتیک از زمان جنگ استقلال به بعد، نتیجه انتخاب تعمدی و نسبتاً آزادانه از جانب این نخبگان نظامی - بوروکراتیک بود. به هر صورت برداشت

کمالیستی از نوسازی یا غربی سازی، آن طور که توسط رهبری RPP درک شده بود، «به طور عمده در برگیرنده اخذ نهادهای فرهنگی و سیاسی غربی بدون هیچ گونه تغییر رادیکالی در ساختار اجتماعی بود». (۱۰۷) به همین دلیل، اشراف و بزرگان محلی زمیندار از این فرایند حمایت کردند با این نتیجه که، حزب واحد ترکی «در سازماندهی و جذب دهقانان و حس مشارکت بخشیدن به آنان در نظامی سیاسی کاملاً ناموفق بود». (۱۰۸) به علاوه، RPP در جلب جامعه تجاری و توسل به آن نیز (که در طول جنگ جهانی دوم ثروت هنگفتی جمع و انباشته کرده بود) موفق نبود (۱۰۹) و طبیعت خودسرانه و رفتار غیرقابل پیش بینی دولت مطلقه و یکه سالار، که جامعه تجاری هیچ کنترلی بر روی آن نداشت، این بورژوازی تازه برخاسته را ناگزیر به تقاضای لیبرالیسم سیاسی و اقتصادی نمود.

پس از جنگ جهانی دوم نظم جهانی جدیدی در حال ظهور بود. پیروزی دموکراسی های غربی بر فاشیسم، جنگ سرد، و تقاضای شوروی (سابق) برای اخذ امتیازات ارضی از ترکیه، در کنار عدم تعادل های داخلی میان طبقات و نخبگان در ترکیه، حکومت های ایالات متحده و ترکیه هر دو را متقاعد کرد که ترکیه نیاز به کمک نظامی و اقتصادی و همزمان نیاز به فضایی لیبرال تر دارد. این امر کمی بعد منجر به شکل گیری یک حزب مخالف و انتخابات در ۱۹۴۶ و ۱۹۵۰ گردید. کیدر (۱۱۰) بر این باور است که مقامات بوروکراتیک صاحب قدرت امیدوار بودند که یک حزب مخالف وفادار برای پیشبرد مجموعه ای مورد توافق و مذاکره از سیاست ها که متناسب با وضعیت جهانی جدید باشد با آنها همکاری و فعالیت خواهد کرد و اینکه آنها «هم قوت و توان کسب شده توسط بورژوازی و هم فاصله ای که اکنون دواپس تجاری را از سیاست های دولت سالارانه دوره قبلی جدا می کرد، بسیار دست کم گرفتند».

در این شرایط جدید، در طول سال های ۵۰-۱۹۴۵ عناصر میانه رو و لیبرال تدریجاً دست بالا را در RPP پیدا کردند و حزب دموکراتیک (DP) شکل گرفته بود. رهبران این حزب جدید «شخصیت های پیشتاز» خود RPP بودند و از مشاهده وضع و تصویب قوانین و مقررات سرکوبگرانه ضد کمونیستی بسیار خوشحال می شدند. با این وجود،

همه منتقدین رژیم در حمایت از DP به هم پیوستند که طی آن این حزب پس از تنها دوره کوتاهی از سازماندهی، موقعیت تعجب برانگیز یک اقلیت (۶۴ کرسی) در پارلمان را در ۱۹۴۶ به دست آورد، و نهایتاً در ۱۹۵۰، در پی وضع یک قانون انتخاباتی جدید، ۳۹۶ کرسی از کل ۴۸۷ کرسی پارلمان را برد و به قدرت رسید.

بنا به نوشته هریس، (۱۱۱) از اواخر دهه ۱۹۳۰ برخی افسران نظامی به ایدئولوژی‌های سیاسی جناح‌های چپ و راست، از جمله کمونیسم و پان تورانیسم (جنبشی مبتنی بر «تجلیل و تکریم از نژاد ترکی»)، علاقه‌مند شده بودند، ولی آنها توقیف و بازداشت شدند. در ۱۹۴۴، ۲۳ تن از پان تورانیست‌ها، از جمله کاپیتان آلپ ارسلان ترکس (رهبر جنبش فاشیستی و فرانسوینالیستی از دهه ۱۹۶۰ به بعد)، به محاکمه کشیده شدند. با این وجود یک سال بعد آنها تبرئه شدند و ترکس بدون تبعیض و تفاوتی آشکارا به واحدش پیوست. (۱۱۲) ایستارهای سیاسی آنان به طور تناقض آمیزی به نفع DP و حتی یک مداخله نظامی بود. (۱۱۳)

یک گروه سیاسی سازمان یافته از این افراد در استانبول (در ۱۹۴۷) به سمت یک کودتا در ۱۹۴۹ حرکت می‌کرد، ولی ژنرال پلین، که به تمایلات جانبدارانه نسبت به DP مشهور بود، علیه هر گونه اقدامی تا پس از انتخابات آتی استدلال می نمود. (۱۱۴) او متذکر گردید که تنها در صورتی که انتخابات فریب کارانه بود کشور تحمل یک حرکت نظامی را خواهد داشت. پند و توصیه او پذیرفته شد و دسیسه چینان پرداختن به یک کودتای نظامی را کنار گذاشتند. (۱۱۵) هواداری‌های پلین نسبت به DP منجر به ملاقات سری اش با رهبر DP، بایار، گردید و سپس او و برخی افراد دیگر پس از بازنشسته شدن و کناره گیری از ارتش کاندیداهای DP شدند. (۱۱۶)

نتیجه گیری

بدین ترتیب، اگر چه یک دولت - ملت در ترکیه ایجاد شده و بسیاری از منابع محلی وفاداری مجبور به انتقال به سمت یک جهت گیری ملی و ارضی شدند، فرهنگ سیاسی جدید فاقد هر گونه ریشه قوی - فرهنگی، تاریخی، و اجتماعی بود چون مبتنی بر

نخبگان غریزده محدود می شد، و اکثریت مردم مجبور به پذیرش منفعلانه آن شده بودند. نخبه‌گرایی یا دولت‌سالاری با مردم‌گرایی سازگار نبود، و یک ناسیونالیسم ترکی اصیل و حقیقی نیز با غرب‌گرایی ناسازگار بود. منابع سنتی مشروعیت نابود شده بودند بدون آنکه یک فرهنگ سیاسی ملی منسجم و بومی جدیدی شکل گرفته و به وجود آمده باشد. برخلاف جامعه و نظام سیاسی چند زبانی و چند قومی امپراتوری عثمانی، یک دولت - ملت بر روی یک پایه قومی و نژادی و زبانی بنا شده بود.

استیرلینگ (۱۱۷) که در اواخر دهه ۱۹۴۰ با روستائیان ترک ملاقات کرده بود می‌نویسد: اکثریت روستائیان ترک جنگ استقلال را به عنوان «یک پیروزی اسلام بر کفار» تلقی می‌کردند نه به عنوان «پیروزی ملی یک جمهوری سکولار». آنها به طور وسیعی و بیش از هر گروه اجتماعی دیگر از سرکوب و استثمار در رنج و عذاب بودند. در طول سال‌های ۱۹۵۰-۱۹۲۰، همان‌طور که شیلووتیز (۱۱۸) ذکر کرده است، بسیاری از روستائیان از «رفتار تند و خشن و ناکارامدی اداری» و «سرکوب بوروکراتیک» شکایت داشتند. بیش از همه و به خصوص ژاندارمری «یکی از تنفر برانگیزترین عاملان» حکومت بود. (۱۱۹) جنگ ترک‌ها برای استقلال توسط جمعیت دهقانی آناتولی به پیروزی رسیده بود که به آنها جمهوری آزاد و جدید اهدا شده بود. اما همان‌طور که محمد (۱۲۰) متذکر می‌شود، این دهقانان به قدری بی‌سواد و «از نظر سیاسی ساده و بسیط» بودند که قادر به انجام گزینش‌های «صحیح» نبودند، و بدین طریق نظام سیاسی کمالیستی به مثابه «یک نظام تک‌محوری»^۱ با یک انحصارطلبی مؤثر نخبگان اداری - بوروکراتیک شهری، که تلاش می‌کنند اراده ملی را نشان دهند ولی در این روند در پیامد و نتیجه به یک طرف متمایل و تبعیض قائل می‌شوند»، ظهور کرد.

هدف اصلی آتاتورک، همان‌طور که اولمان و تاجایو (۱۲۱) یادآور می‌شوند غربی‌سازی جامعه به وسیله دو گروه با نفوذ بود: «کارکنان خدمات اداری» و «اشراف و بزرگان محلی». او از گروه اول به عنوان اعضای تشکیلات و سازمان رسمی دولت، و از گروه دوم به عنوان اعضای تشکیلات حزبی جدیداً سازمان یافته که در سطوح بالای سلسله‌مراتب

آن کارکنان خدمات اداری رده بالا و افسران ارتش قرار می گرفتند، بهره‌برداری نمود، و «بر همه آنان مقرر بود که کارکرد بسط و گسترش اصلاحات غربی ساز را عملی و اجرا کنند. این ساختار سازمانی، به علاوه این حقیقت که افراد زیادی بودند که از تلاش آتاتورک برای مجبور کردن ملت به پذیرش شکل و قالبی غربی بیزار بودند، مبین این امر است که چرا توده‌ها نتوانستند سهم و نقشی فعال در سیاست قبل از ۱۹۴۶ داشته باشند.» (۱۲۲)

همان‌طور که پروین و هیک (۱۲۳) ذکر کرده‌اند، حکومت تک‌حزبی، فشار برای اصلاحات اجتماعی و سیاسی و سکولاریزم، و غفلت از بخش کشاورزی «همگی ترکیب شدند تا جدایی‌گسترده بین حکام و مردم تحت حکومت را در ملت جدید تغییر نکرده باقی بگذارند»، به همین دلایل، اقتدارگرایی اجتناب‌ناپذیر بود و سه گروه از نخبگان حاکم یعنی افسران ارتش، بوروکرات‌ها، و روشنفکران (به ترتیب مستقر در ارتش، بوروکراسی، و حزب) قدرت و سلطه یافتند و به اکثریت مردم (دهقانان، کارگران و سایر طبقات شهری و روستایی پایین) اجازه مشارکت ندادند.

همان‌طور که تاچایو (۱۲۴) به درستی متذکر می‌شود، علی‌رغم اظهارنظرهای رسمی درباره سیاست‌گذاری و حفاظت‌های حقوقی، «مجاری نفوذ بر ارتش و به‌طور برعکس برای ارتش در طول سه دهه نخست جمهوری کمالیستی (۱۹۲۰-۵۰) دقیقاً حفظ شده بودند، و ارتش در برابر آزادی مداخله سیاسی طرفداران متعصب بیمه شده بود و نیز دسترسی به قله‌های سیاسی برای آن تضمین شده بود». بنا به نوشته هریس (۱۲۵) نقشی که آتاتورک برای ارتش در نظر داشت بسی بیشتر و فراتر از مدافع مرزهای خارجی کشور بود. مقرر بود که ارتش «یک سرچشمه»، و یک دستگاه و وسیله‌ای برای، «نشر و گسترش اصلاحاتی که از نظر او حیاتی تلقی می‌شد»، باشد. به علاوه، ارتش «پایه و شالوده نهایی قدرت برای رژیم» بود و همان‌طور که او خود گفت «پاسدار آرمان‌های آن». بنابراین، به‌طور تناقض‌آمیزی، نیروهای مسلح «به معنای وسیع‌تر کلمه نمی‌توانستند خارج از حوزه سیاست باشند»، (۱۲۶) همان‌طور که تجربیات آتاتورک و اینونو نشان داد. علی‌رغم جدایی ارتش از سیاست، ارتش «عنصری کلیدی در معادله قدرت» باقی

همچون جاده‌سازی و راه‌آهن و محل استقرار کارخانجات را دیکته می‌کرد. یک‌بار در ۱۹۳۱ کمال آتاتورک اعلام کرده بود:

«ملت ترک... همواره به ارتش... به‌عنوان رهبر جنبش‌ها برای دستیابی به آرمان‌های ملی رفیع نگریسته است... هنگامی که از ارتش سخن می‌گویم، از تحصیلکردگان ملت ترک سخن می‌گویم که صاحبان حقیقی این کشور هستند... [ملت] ترک... ارتش خود را پاسدار آرمان‌هایش تلقی می‌کند» (۱۲۹).

تجربهٔ نوسازی در ترکیه در فاصلهٔ سال‌های ۱۹۵۰-۱۹۲۰ پارادوکس‌ها و تناقض‌های عمده‌ای داشت. از همان آغاز رهبری کمالیستی، مرکب از افسران ارتش، بوروکرات‌ها و تحصیلکردگان، در ائتلاف با نخبگان روستایی، سعی کرد جامعهٔ ترک را به‌طور سطحی تغییر دهد. آنها در جنگ استقلال از طریق حمایت قوی دهقانان پیروز شده بودند، ولی پس از پیروزی ارزش‌ها، منافع، و نیازهای دهقانان را نادیده گرفتند. به جای آن، آنها شروع به اجرا و اعمال یک سیاست فرهنگی و سیاسی برای تغییرات نمودند که نتوانست نیازها و چشمداشت‌های مردم را برآورده کند. این سیاست تغییر از بالا و به‌زور تحمیل شده بود.

در حوزهٔ فرهنگی، آنها منبع هویت سنتی و تاریخی مردم یعنی اسلام را به نام نوسازی، که از نظر آنان برابر با غربی‌سازی بود، حذف کردند. آنها از غرب هنجارهای فرهنگی را تقلید کردند در عین حال که به‌طور سطحی و تناقض‌آمیزی ادعا می‌کردند که ناسیونالیست هستند. نخبگان غرب‌زده این هنجارها و ایدئولوژی کمالیستی را بر کشور تحمیل کردند و همهٔ اشکال مخالفت سازمان‌یافته و غیر سازمان‌یافته از مناطق شهری و روستایی هر دو و هم مذهبی و هم لیبرال را سرکوب نمودند. در حوزهٔ سیاسی آنها رژیم اقتدارگرا با یک سلطهٔ پدرسالارانه و تک‌حزبی را مستقر کردند، و سپس افکار و ایده‌های فاشیستی را، در کنار نقش کلیدی ارتش، اتخاذ نمودند. آنها دهقانان را از مشارکت در نظام سیاسی کاملاً محروم کردند. حتی متحدین قبلی لیبرال آنان نتوانستند آزادانه مشارکت کنند. نهادهای سیاسی برپا شده در این دوره همگی چه توسط خود

یادداشت‌ها:

1. Lewis, Bernard, "The emergence of modern Turkey", 2nd ed. London, New York: Oxford University Press, 1968, p. 254.
2. Toprak, binnaz, "Islam and Political development in Turkey", leiden: Brill, 1981, p. 38.
- 3, 4. *Ibid.*, p. 39.
5. *Ibid.*, p. 40.
6. Lerner, Daniel, "The Passing of Traditional Society: Modernizing the Middle East", Glencoe, III, Free Press, 1958, p. 112.
7. Lewis, Bernard, *Op.Cit.*, p. 264.
8. Toprak, Binnaz, *Op.Cit.*, p. 39.
9. Toprak, Binnaz, *Op.Cit.*, pp. 68-9.
10. Davison, Roderic H., "Turkey: a Short history", 2nd Huntington: 1988, p. 131; Lewis, Bernard, *Op.Cit.*, p. 266.
11. Ahmad Feroz, "The making of modern Turkey". London, New York: Routledge, 1993, p. 60.
12. *Ibid.*, p. 60; Mehmet, ozay, "Islamic identity and development studies of the Islamic Periphery", London, New York: Routledge, 1990, p. 119.
13. *Ibid.*, p. 119.
14. Szyliowicz, Joseph S. "Elites and Modernization in Turkey in Frank (ed.)," Political elites and Political development in the Middle East." Cambridge, Mass. New York: Schenkman Pub. Co., 1975, p. 33; Ozbudun, Ergun, "Established Revolution Versus Unfinished Revolution" in Huntington, Samuel, p. 2 Moore, Clement H. (eds.), "Authoritarian Politics in modern society: the dynamics of established one - party Systems New York, London: Basic Books, 1970, p. 390.,Toprak, Binnaz, *Op.Cit.*, pp. 64-5.
15. Ataturk in Lewis, Bernard, *Op.Cit.*, p. 26.
16. Ahmad, feroz, *Op.Cit.*, p. 82.

- Civilization, selected Essays of Ziya Gokalp". Westport, Connecticut: Greenwood Press, Publishers, 1959, p. 27.
18. *Ibid.*, p. 290.
 19. Lewis, Bernard, *Op.Cit.*, p. 345.
 20. *Ibid.*, p. 360, Kazancigil Ali & Ozbudun, Ergun (eds.), "Ataturk, Founder of a modern State", London: C. Hurst, 1981, pp. 51-2.
 21. Davison, R. H., *Op.Cit.*, p. 140, Berkes, Niyazi, *Op.Cit.*, pp. 462-3.
 22. Kazancigil Ali ..., *Op.Cit.*, p. 51.
 23. Kazancigil Ali ..., *Op.Cit.*, p. 51.
 - 24, 25. Pye, lucian W. 8 verba, Sidneg (eds), "Political Cohore and Political Development", Princeton, N. J.: Prinftoton University Press, 1965, p. 183.
 26. Karpat, Kemal H., "Social Change and Politics in Turkey: A Structural - Historical ahalysis". Leiden: Brill, 1973, p. 109.
 27. shorter, frederic c., "The Population of Turkey After the War of Independence" in International Journal of Middle East studies, 17 (4), 1985, pp. 435-6.
 28. Szyliowicz, Joseph S., *Op.Cit.*, p. 38.
 29. For details see: Fry, Frederick W., "The Turkish Political elite". Cambridge, Mass: M.I.T. Press, 1965, pp. 29-72: fry, Frederick W., "Education: Turkey" in Ward, Rovert E. 2 Rustow; Dankwart (eds.), Political Modernization in Japan and Turkey. Preinceton, N.J.: Princeton University Press, 1964, pp. 205-235; Rustow, D. in Pye, L. 2 verba, S., *Op.Cit.*, pp. 171-199,
 30. Lerner, D., *Op.Cit.*, p. 128.
 31. Karpat, K.H., in Ward, R.E. & Rustow, D., *Op.Cit.*, pp. 272-3.
 32. *Ibid.*, p. 175.
 33. *Ibid*, pp. 273-4.
 34. *Ibid.*, p. 282.

36. Karpat, K.H., *Op.Cit.*, p. 282.
37. *Ibid.*, p. 277.
38. Berkes, Nigazi, "The Development of Socularism in Turkey". Montreal: Me Gill University Press, 1964, pp. 463-5.
39. Turan, IHer, "Religion and Political Culture in Turkey" in Tapper, Richald (ed.), *islam in Modern Tukey: Religion, Politics and litcrature in asecular state*. London: I. B. Tauris, 1991, p. 34
40. Berkes, N., *Op.Cit.*, p. 502.
41. Ahmad, F. *Op.Cit.*, p. 82; Stirling, Paul, "Religious Change in Republican Turkey" in *theMiddle East Journal*, 12 (4), 1958, pp. 401-7.
42. Davison, R. H. , *Op.Cit.*, p. 143; Toprak, B. *Op.Cit.*, p. 122.
43. Stirling, p., *Op.Cit.*, p. 403.
44. ahmad, F., *Op.Cit.*, p. 92.
45. Toprak, *Op.Cit.*, p. 66.
46. Rustow, D. in Pye, L. verba, S., *Op.Cit.*, pp. 180-185.
47. Toprak, B., *Op.Cit.*, p. 70.
48. *Ibid.*, p. 58.
49. Ward, R. E. 2 Rustow, D., *Op.Cit.*
50. Mehmet, O., *Op.Cit.*, p. 15.
51. Karpat, Kemal H., "Social change and Politics in Turkey: A Stuctural Historical Analysis". Leiden: brill, 1973, p. 227, Sugar, Peter F. *Economic and Political Modernization: Turkey in Ward R.E. 2 Rustow, D. (eds.), "Political Modernization in Japan and Turkey."* Princeton, N. J.: Princeton University Press, 1964, p. 164; Hansen, Bent, "Egypt and Turkey". Oxford; New York: Oxford University Press, 1991, p. 313.
52. Ozbudun, *Established Revolytion Versus Unfinished Revolution*" in Huntington, S. P. 2 Moore, C.H. (eds), *authoritariaim Polities in modern Society*", New York London Basi Books, 1970, p. 388.
53. Ozbudun, E. *Op.Cit.*, p. 388; Ahmad, F. "The making of Modern

54. Ozbudun, E., *Op.Cit.*, p. 389.
55. Kazancigil, Ali Ozbudun, Ergun (eds.) "Ataturk, founder of a modern state", London: c. Hurst 1981, p. 147.
56. Hansen, B., *Op.Cit.*, p. 313.
57. Ozbudun. E in Kazancigil A budune E. (eds.), *Op.Cit.*, p. 83.
58. *Ibid.*, p. 82.
59. ahmad in Kazancigil A. 2 Ozbudon, E., *Op.Cit.*, p. 146.
60. Rustow, Dankwart A., "Politics and Development Policy" in shorter, F. C. et al. Four Studies on the economic development of Turkey. London: Frank Cass 2 Co. LTD, 1967, p. 12.
61. Ahmad, F., *Op.Cit.*, pp. 156-7.
62. Sugar, Peter F. "Economic and Political Modernization: Turkey" in ward, Robert E, 2 Rustow, Dankwart (eds.), *Op.Cit.*, p. 163.
63. Szyliowicz, Joseph S., in Tachav, frank (ed), *Op.Cit.*, pp. 31-32, Tachau, Frank (ed.), "Turkey, The Politics of authority, authority, demoeocracy, and development, New York: Praeger, 1984, pp. 26-28.
64. Tachau, F., *Ibid.*, pp. 26, 62.
65. Rustow, D. in Pye, L.2 verba, s., *Op.Cit.*, p. 177,
66. Karpat, K., *Op.Cit.*, p. 197.
67. *Ibid.*, p. 197; Tachau, f., *Op.Cit.*, pp. 21-62.
68. Price, M. Philips, "A History of Turkey From Empire to Republic", 2nd ed. London 2 New York: George Allen 2 Unwin LTD and the Macmillan Company, 1961.
69. Karpat, Kemal H. (ed.), "Political and Social Thought in the Contemporary Middle East"New York: Praeger, 196, p. 297; Rustow D. *Op.Cit.*, p. 185; Tachau, F. *Op.Cit.*, pp. 61-63.
70. Karpat, K., *Op.Cit.*, p. 297.
71. Lewis Bemwd, *Op. Cit.*, p.256; Rerkes, Nirazi,"The Development of Secwlarism in Turkey", *Op.Cit.*, p. 446.

- development", *Op.Cit.*, p. 38.
73. Szyliowicz, Joseph S., in Tachau, F. *Op.Cit.*, p. 29.
74. Tachau. F., "Turkey, the politics of authority...", *Op.Cit.*, p. 38.; owen, Roger, "State, power, and polictics in the making of the modern Middle East", London & New York : Routledge, 1992, p. 27.
75. Lewis, B, *Op.Cit.*, p.370.
76. Lewis.B. *Op.Cit.* p.370.
- 77, 78. Ahmad, Feroz, *Op.Cit.* p.69.
79. *Ibid*, p. 55-57.
80. Szyliowics on Tachau, F, *Op.Cit.*, p.34; Ozbudun, E, in Huntington, S.P.& Moore, C.H. *op.cit*, p. 395.
81. Ozbudun, E., *Op.Cit.*, p. 393.
82. Cohn, 1970, p. 9.
83. Mehment, ozay, "Turkey in crisisrsowe contradidions in the kemalist development strategy" in International jurnal of Middle East Studies, 15 (1), 1983, p. 59.
84. Harris, Gearge 5., "The role of the military in turkish politics "Part I, in Middle East Journal, 19 (1), 1965, p. 61.
85. Ahmad, F., *Op.Cit.*, p.57.
86. Dodd, CiH., "Politics and government in Turkey", Berkeley and Los Angeles: University of California Press, 1969, p. 22.
87. Ahmad ,F., *Op.Cit.*, p.58.
88. *Ibid.*, p. 59: Szyliowics in Tachau. F. *op.cit*, p. 37.
89. Ahmad, F.*Op.Cit.*, p. 59; Dadd. C.H., *op.cit*, p. 22.
- 90, 91. Ahmad, F.*Op.Cit.*, p. 59.
92. *Ibid.*, p. 61.
93. Keyder, Caglar, "Class and State in the Transformation of modern , Turkey" in Halliday, fred & Alavi, Hamza (eds.), State and ideology in the Middle East and pakistan", Houndmills: Macmillan Education,

94. *Ibid.*, p. 201.
95. Ahmad, F. *Op.Cit.*, pp. 61-62.
96. *Ibid.*, p. 63; Owen, R., *Op.Cit.*, p. 272.
97. Keyder, C., *Op.Cit.*, p. 203.
98. *Ibid.*, p. 204
99. *Ibid.*, p. 204.
100. Owen, R., *Op.Cit.*, pp. 27-28.
101. Lewis, B., *Op.Cit.*, p. 370.
- 102, 103. Ahmad F., *Op.Cit.*, p. 69.
104. *Ibid.*, p. 70.
105. Owen R., *Op.Cit.*, p. 28.
106. Ozbudun, E., in Huntington, S.P. 2 Moore, C.H., *Op.Cit.*, p. 388.
107. *Ibid.*, p. 389.
- 108, 109. *Ibid.*, p. 394.
110. Keyder, C., in Halliday, F. 8 Alavi, H., *Op.Cit.*, p. 205.
111. Dodd. C.H. *Op.Cit.*, p. 24.
112. Harris, G. S. *Op.Cit.*, pp. 62-64.
113. *Ibid.*, p. 62.
- 114, 115. *Ibid.*, p. 64.
116. *Ibid.*, p. 65.
117. Stirling, p., *Op.Cit.*, p. 400.
118. Szyliowicz, Josephs., "The Political dynamic of Rural Turkey" in the Middle East Journal, 16 (4), 1962, pp. 436-7.
119. *Ibid.*, p. 433.
120. Mehmet, O. "Turkey in crisis...", *Op.Cit.*, p. 59.
- 121, 122. Ulman, A. Haluk & Tachau, Frank. "Turkish Politics: The Attempt to Reconcile Rapid Modernization with Democracy" in the Middle East Journal, 19 (2), 1965, p. 159.
123. Parvin, manoucher & Hic, Mukerrem, "Land reform versus agricultural

Journal of Middle East Studies, 16 (2), 1994, p. 212.

124. Tachau, F., "Turkey, the politics of authority...", *Op.Cit.*, p. 77.

125. Harris, G.S., *Op.Cit.*, p. 59.

126. *Ibid.*, p. 56.

127, 128. *Ibid.*, p. 60.

129. Tachau, F., *Op.Cit.*, p. 78.